

فطرت و کرامت انسانی

از منظر قرآن و امام

محمد حسین باقری

مقدمه

مسئله فطرت و کرامت انسانی، یکی از مسائلی است، که در این زمان مورد توجه مکاتب علمی و فلسفی می باشد و هر مکتبی به نسبت مبنای فلسفی خود در این باره اظهار نظر کرده، بعضی برای انسان فطرت و فطریاتی قائلند ولی بعضی دیگر این گونه بحث ها را از ریشه منکرند، از طرف دیگر در مورد اصالت ها و کرامت های انسانی هم، بعضی آنها را توهمی بیش نمی دانند ولی دیگران اینها را واقعیت های خارجی می دانند و...

این نوشتار کوشیده است تا حد امکان و وسعت این مقال به این مباحث پردازد و در این راه ابتدا به واژه شناسی فطرت و کرامت توجه شده و بعد از آن به فطریات و آراء مختلف در این باره، پرداخته است. و در آخر بحث کرامت، پیامد فطرت الهی انسان آورده شده، باشد که منظور نظر لطف خداوندی قرار بگیریم و او ما را در راه نیل به قله های کرامت و سعادت انسانی یاری نماید. ان شاء الله.

فطرت

فطرت در لغت به معنای شکافتن و نیز پدید آوردن است. البته بنا بر قواعد زبان عربی در وزن «فَعْلَة» معنای نوع نیز منطوقی است، بنابراین فطرت به معنای نوع خاصی از پدید آوردن چیزی، یعنی ابداع بدون سابقه، ملحوظ است.^۱

کرامت

کرامت در لغت به معنای تعظیم و تنزیه آمده: «تَكْرُمُ فُلَانٌ عَمَّا يَشِينُ إِذَا تَنَزَّهَ وَ اِكْرَامٌ عَنِ الشَّائِئَاتِ»^۲ و اما در اصطلاح دینی اسم عام است که اگر در مورد خداوند به کار رود به معنای احسان و انعام خدا بر بندگان است و اگر در مورد انسان به کار رود به معنای اخلاق و افعال نیکو و پسندیده است که از انسان ظاهر می شود.^۳

پس اینکه فرمود: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء، ۱۷/۷۰) گویی که خواسته بفرماید: ما بشر را با در معرض کسب نجات و تقرب قرار دادن، برتری دادیم، تا آنچه مایه نجات او از بدی ها و مهالک است و مایه تقرب او به نیکی ها و کرامات است به وسیله مبادی و ابزاری که در اختیارش قرار داده ایم کسب کند.

البته باید دانست که انسان دارای دو نوع کرامت است: کرامت ذاتی، که طبق آن، همه افراد انسان تکریم شده اند؛ یعنی از امکانات بهتر و بیشتر در مقایسه با بقیه موجودات برخوردارند و کرامت اکتسابی که عبارت است از مقام و منزلتی است که فرد انسان با تلاش خود بدست می آورد. راه کسب این کمال معنوی، ایمان و عمل صالح است و از آن جا که معیار و ملاک ارزیابی افراد، میزان برخورداری آنان از این کرامت است و انسانها از این نظر دو دسته می باشند، قرآن گاهی انسانها را تمجید و گاهی مذمت می کند.^۴

فطرت در اصطلاح قرآن

در قرآن کریم این واژه در دو معنای آفرینش انسان و معنای دین به کار رفته است: ۵
فَاقم وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ. (روم، ۳۰/۳۰)
پس روی خود به سوی دین حنیف کن؛ که مطابق فطرت خداست فطرتی که بشر را بر

آن فطرت آفریده و در آفرینش خدا دگرگونی نیست، این است دین مستقیم ولی بیشتر مردم نمی دانند.

حضرت امام خمینی (ره) نیز یازدهمین حدیث کتاب اربعین را به حدیثی درباره فطرت قرار داده و در بیان معنای فطرت می فرماید:

بدان که مقصود از فطرت الله، که خدای تعالی مردم را بر آن مفسطور فرموده، حالت و هیأتی است که خلق را بر آن قرار داده، که از لوازم وجود آنها و از چیزهایی است که در اصل خلقت خمیره آنها بر آن مخمر شده است.^۶

نتیجه کنار هم نهادن این دیدگاهها، این است که حقیقت خداجویی، خداخواهی و خداشناسی، مشترک بین همه افراد نوع انسان است همان ویژگی و حقیقت که ثابت و تغییرناپذیر است. فطرت در مقام ثبوت نیازی به دلیل ندارد، اما در مقام اثبات نیازمند دلیل است^۷ و باید برای آنان که از چستی این حقیقت حاضر در وجود خود بی خبرند، تبیین گردد.

تمیز اصطلاحات

گفتنی است مقصود از فطرت در انسان، فطرت به معنای (طبیعت) یا (غریزه) نیست، بلکه فطرت یا «سرشت انسانی» مد نظر است.

طبیعت، غریزه، فطرت

۱. **طبیعت**: «طبیعت» معمولاً در مورد بی جانها بکار برده می شود؛- البته در مورد جاندارها هم بکار می رود ولی در مورد بی جانها اختصاصاً بکار می رود- مثلاً می گوئیم طبیعت «آب» چنین است که آتش را خاموش می کند. به هر صورت بشر به خواص یک ماده که آن ماده را از دیگر اشیاء متمایز می سازد «طبیعت» می گوید.

۲. **غریزه**: غریزه بیشتر در مورد حیوانات به کار می رود و در مورد انسان کمتر بکار می رود ولی در مورد جماد و نبات به هیچ وجه بکار برده نمی شود. هنوز ماهیت غریزه روشن نیست؛ یعنی هنوز کسی نتوانسته است درست توضیح دهد که غریزه در حیوانات چیست، ولی این قدر [می دانیم] که حیوانات از ویژگی های مخصوص درونی ای برخوردار هستند که راهنمای زندگی آنهاست و یک حالت نیمه آگاهانه ای در حیوانات وجود دارد که به موجب این حالت مسیر را تشخیص می دهند و این حالت غیر اکتسابی است.

۳. فطرت: در مورد انسان لغت «فطرت» بکار می‌بریم. فطرت مانند طبیعت و غریزه، یک امر تکوینی است، یعنی جزء سرشت انسان است و امری است که از غریزه آگاهانه‌تر است. انسان آنچه را که می‌داند می‌تواند بداند که می‌داند؛ یعنی انسان یک سلسله فطریات دارد و می‌داند که چنین فطریاتی دارد.^۸

کرامت انسانی در قرآن و حدیث

قرآن کریم با پرداختن به دو جنبه انسان، از طبیعت او به اجمال سخن می‌گوید و می‌گذرد، اما بر بحث‌های معنوی و فضیلت‌ها و رذیلت‌های اخلاقی و تجسم اعمال و بسیاری از حقیقت‌های دور از دسترس علوم بشری تکیه و تأکید فراوان دارد. تطوّر از جماد و نبات و حیوان به انسان و فراتر از آن، تصویری برگرفته از همین بحث‌های روحانی و معنوی انسان در قرآن است که چگونه موجودی با پشت سر گذاشتن این مراحل به مقام «خلیفه الهی» بار می‌یابد.

اگر کسی مراحل جمادی و نباتی و حیوانی را پشت سر گذاشت، به مقام انسانی وارد می‌شود و ویژگی برجسته او در این مقام کرامت است: ولقد کرمنا بنی آدم...

پس در قرآن کریم دو جنبه طبیعی و فراطبیعی انسان تشریح شده است؛ اما نه به این معنا که انسان دارای دو حقیقت همسان و مساوی است، بلکه بر اساس روایت‌هایی که اصل انسان را جان او می‌داند، که «اصل الانسان لبه»^۹ انسان، تنها یک حقیقت دارد و آن حقیقت یگانه، دارای یک اصل و یک فرع است؛ اصل او روح الهی و فرع او که همواره پیرو آن اصل است، بدن اوست.

جامعه‌شناسان غربی بحث‌های فلسفی فراوانی درباره انسان و واقعیت و اصالت آن - که امروز به نام «اصالت انسان» یا «اومانیزم» خوانده می‌شود^{۱۰} دارند و آن اینکه انسانیت انسان به هیچ وجه اصالت ندارد، تنها حیوانیتش اصالت دارد و بس؛ انسان از اصالتی به نام انسانیت در برابر حیوانیت خویش برخوردار نیست.

طبق این نظریه نه تنها اصالت گرایش‌های انسانی - اعم از حقیقت‌گرایی، خیر‌گرایی، زیبایی‌گرایی و خدا‌گرایی - نفی می‌شود، اصالت واقع‌گرایی از دید انسان درباره جهان و واقعیت نیز نفی می‌شود؛ زیرا هیچ دیدی نمی‌تواند فقط «دید» باشد، بی‌طرفانه باشد؛

هر دیدی یک گرایش خاص مادی را منعکس می کند و جز این نمی تواند باشد. عجب این است که برخی از مکاتب که چنین نظر می دهند، در همان حال از انسانیت و انسان گرایی و اومانیسیم دم می زنند!!!^{۱۱}

در متون اسلامی روح انسان به منزله یک شیء نفیس تلقی شده، و اخلاق خوب به عنوان اشیاء متناسب با این شیء نفیس و اخلاق رذیله به عنوان اشیاء نامتناسب با این شیء نفیس که آن را از ارزش می اندازد، تلقی شده است. در این تعبیر انسان دارای یک سرمایه بسیار پر ارزش تلقی شده که آن همان خود اوست، و به انسان می گویند مواظب باش که این خود (یعنی مبنای کرامت خویش را) از دست ندهی یا آلوده نکنی، زیرا این «خود» خیلی با ارزش و نفیس است.

امیرالمؤمنین (ع) در نامه ای خطاب به امام حسن (ع) می فرماید:

أَكْرَمَ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَيْبَةٍ نَفْسَ خَوْشٍ رَأَى هِرْ بَسْتِي بَرْكَ بَدَارٍ، بَرْتَر بَدَارٍ، «فَأَنْكَ
لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا»^{۱۲} آنچه که از نفس خود بیازی عوض ندارد؛
نفس خود (یعنی انسانیت خود) را نباز که آن، گوهری است که آن را با هر چه معامله
کنی مغبون هستی.

پس تعبیر، تعبیر نفاست و با ارزش بودن (کرامت انسان) است و اینکه این شیء با ارزش را که مافوق هر ارزشی است، (یعنی آنقدر ارزش دارد که هیچ چیزی با آن برابری نمی کند) نباید از دست داد.

تمام اینها تعبیراتی است که نوعی توجه دادن به «خود» است. از طرفی در خود تعلیمات اسلامی، تعلیمات دیگری است که آنها را بیشتر از اینها می شناسیم و نقطه مقابل اینها تلقی می شود. مثلاً وقتی می گوئیم عزت نفس، پس با تواضع چه کنیم؟ مگر تواضع غیر از تذلل است؟

در جواب باید گفت که انسان دارای دو «خود» است، به این معنا که دارای یک خود واقعی و حقیقی و یک خود مجازی است که آن خود مجازی ناخود است، و مبارزه با نفس که سفارش شده است، در واقع مبارزه با خود ناخود است.

به عبارت دیگر ما یک خود داریم به عنوان یک خود شخصی و فردی؛ یعنی آنگاه که می گوئیم «من» در واقع خودم را در مقابل «من» های دیگر قرار می دهیم، یعنی دیگر

«من»ها را نفی می‌کنم. ولی انسان در باطن ذات خود حقیقتی دارد که اصلاً حقیقت اصلی ذاتش، اوست، او همان چیز است که قرآن از او به بیان: فَأَذًا سَوِيَّةً وَ نَفْخَتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي. (حجر، ۱۵/۲۹) تعبیر می‌کند؛ یعنی یک حقیقتی است نه از سنخ ماده و طبیعت بلکه از سنخ ملکوت و قدرت، و از سنخ عالمی دیگر. به آن خود توجه کردن یعنی حقیقت انسانیت را درک و شهود کردن. وقتی انسان به او توجه می‌کند، آن را به عنوان محض حقیقت در می‌یابد، چون جوهر او، جوهر حقیقت است و با باطل و ضد حقیقت‌ها و پوچ‌ها و عدم‌ها ناسازگار است. او چرا با راستی سازگار است؟ چون راستی حقیقت است. و دروغ چون پوچی و نیستی و بی‌حقیقتی است، با او ناسازگار است. اصلاً جنسش با دروغ ناسازگار است. او از سنخ ملکوت و قدرت است، پس با عجز و ضعف و زبونی ناسازگار است.

بنابراین، توجه به «من» به عنوان یک فرد که الآن دارم زندگی می‌کنم در مقابل افراد دیگر، یا به قول عرفا «من» به عنوان یک تن و آنچه از شئون این تن است: خوردن و خوابیدن، شهوات جنسی و هر آنچه که مربوط به حیات (دنیوی) این تن است (آری، توجه به «من» به این عنوان مذموم است) و باید به چشم دشمن به نگرینست. ^{۱۳} ولی آن «من» که تحت عنوان عزت نفس، قوت نفس، کرامت نفس، شرافت نفس و حریت نفس از او یاد شده، دیگر من و ما در آن وجود ندارد. او همان جوهر قدسی الهی است که در هر کسی هست و لزومی ندارد که کسی آن را به کسی درس بدهد. هر کسی اگر به باطن ذات خود مراجعه کند، می‌بیند یک سلسله صفات با او متناسب است و جور در می‌آید و یک سلسله صفات را درون شئون خود و پستی و حقارت می‌داند.

پس تضاد و منافاتی میان این دو تعبیر نیست که از طرفی به ما دستور مجاهده نفس و تزکیه نفس داده اند و نفس را به این شکل معرفی کرده اند که: **وَاجْعَلْ نَفْسَكَ عَدُوًّا تُجَاهِدُهَا** ^{۱۴} به نفست به چشم یک دشمن نگاه کن که با او مبارزه می‌کنی، و از طرف دیگر می‌گویند نفست را بشناس، نفس خودت را محترم بدار، مکرم بدار، عزتت را حفظ کن، کرامتت را حفظ کن. این آن گوهر شریف انسانیت است که یک حقیقتی است و در هر کسی این بارقه الهی وجود دارد. ^{۱۵}

تمییز اصطلاحات

براساس آیه: ولقد کرّمنا بنی آدمَ وحملناهم فی البرّ والبحرِ ورزقناهم من الطیبّاتِ وفضلناهم علی کثیر ممّن خلقنا تفضیلاً، خدای کریم به انسان هم کرامت داده است و هم فضیلت «شرافت».

کرامت؛ ناظر به شرافت ذاتی شیء است که ویژه اوست و در آن مقایسه با غیر لحاظ نمی شود.

کرامت انسانی که مربوط به ویژگیها و خصوصیات ذاتی آدمی است، جلوه‌های گوناگونی دارد که قرآن کریم در جاهای مختلفی به آنها اشاره کرده است.

۱. علم به اسماء: انسان تنها موجود شایسته شناخت اسمای الهی است و به جهت برخوردار از همین ظرفیت علمی وسیع، معلم فرشتگان نیز هست. ۱۶

۲. خلافت: تعیین جایگاه هر موجود، فرع بر تبیین ماهیت و هویت اوست.

اصولاً تعیین جایگاه اشیاء وابسته به جهان بینی است و درستی و نادرستی جهان بینی و شدت و ضعف آن به درجه معرفت شناسی برمی گردد. انسان از نگاه قرآن کریم وجودی جامع دارد که او را شایسته مقام خلافت کرده است و همین خلافت الهی، جایگاه والای انسان را در هستی رقم می زند.

بنابراین کرامت انسان، مرهون خلافت اوست، زیرا جانشین موجود کریم، کرامت دارد و چنین کرامتی که از ناحیه خلافت الهی است در مورد غیرانسان صادق نیست، پس تعبیری که درباره انسان آمده، درباره هیچ موجود دیگری ذکر نشده است.

۳. تسخیر آسمان و زمین برای او: ذات پاک باری تعالی آسمان و زمین و آنچه در آنهاست را مسخر خلیفه خود کرده است که روی زمین زندگی می کند. ۱۷

۴. بصیرت بر خویشتن: در آیات ستایش از انسان آمده است که او بصیرت دارد: بل الانسان علی نفسه بصیره. (قیامة، ۱۴/۷۵) و فآلهمها فجورها و تقویها. (شمس، ۸/۹۱) درست است که آیه مزبور درباره تبهکاران است؛ ولی اصل بصیرت به خویشتن و آگاهی انسان از تمام کردهایش، یک مقام اشرف علمی است؛ به گونه ای که به اعلام دیگری نیازی نیست. فضیلت: فضیلت که همان شرافت غیر ذاتی است برخلاف کرامت، مقایسه با غیر، رکن آن است. خداوند افزون بر تکریم انسان، وی را بر بسیاری از موجودات برتری داده

است، بنابراین مقصود از فضیلت انسان نسبت به بسیاری از مخلوقات، این است که هر چیزی که به آنها داده شده، بیشترش به انسان عطا شده است و ممکن است چیزی به انسان داده باشد که اصلاً اندکی از آن را به حیوان نداده باشد. به اختصار جلوهایی از فضیلت های انسانی را متذکر می شویم:

۱. احسن المخلوقین بودن: روحی را که خدای سبحان به انسان داده است، صرف نظر از قوای بدنی، در فرشتگان هم است؛ ولی در آفرینش فرشتگان خدای سبحان: فتبارک الله احسن الخالقین. (مؤمنون، ۱۴/۲۳) را نفرموده است.
۲. غضب قویتر در انسان:
۳. توان برتر در حرکت و کاربرد انسانی آن:
۴. برتری بر اثرباشتن جنبه تشریحی: انسان، گذشته از صبغه تکوین، دارای جنبه تشریح است؛ ولی موجودات دیگر (غیر از فرشتگان) فقط صبغه تکوین دارند.^{۱۸}

رابطه کرامت انسانی با پروردگار کریم

از مطالب بالا بخوبی رابطه کرامت انسانی با پروردگار کریم روشن شد، که خدا انسان را آفرید و او را موجودی مکرم خواند و این سخن حقی است؛ اما درباره منشأ کرامت او فرمود: **أَنْتَى جَاعِلٌ فِى الْاَرْضِ خَلِیْفَه** (بقره، ۲/۳۰)؛ کرامت انسان به سبب خلافت الهی اوست، نه اینکه گوهر ذات او کریم و در کرامت، مستقل باشد.

فطریات

امادر فرهنگ اسلام انسان دارای یک سلسله فطریاتی ارزشی است مانند حقیقت خواهی و خیر اخلاقی...

فطریات انسان به شاخه های تقسیم شده، که به اجمال عبارتند از:

فطریات در ناحیه شناخت ها

در ناحیه در یافتها و شناختها این مسئله هست که آیا انسان دارای یک سلسله معلومات فطری - یعنی معلومات غیر اکتسابی - هست یا خیر؟
افلاطون و پیروان او معتقدند انسان همه معلومات خود را در عالم پیشین^{۱۹} فرا گرفته و

به هنگام انتقال به این جهان دچار فراموشی شده، بنابراین آنچه می آموزد تنها یادآوری فراموش شده هاست. ۲۰

اما حکمای اسلامی معتقدند انسان بالفطره برخی چیزها را می داند و برخی را بعدا به دست می آورد.

مرحوم علامه طباطبائی بحث مستوفایی در این باره دارد و پس از نقل چند روایت از حضرت امام صادق (ع) و امام محمد باقر (ع) در این که «فطرت، دین حنیف ولایت است، دین توحید است و فطرت عبارت است از «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمومنین ولی الله» نظر خویش را بر مبنای تائید و تشریح آن آورده و می فرماید:

معنای این که فرمود فطرت عبارت است از این سه شهادت، این است که هر انسانی مفطور بر اعتراف به خداست، و به این که شریک ندارد، زیرا با وجدان خود در می یابد که به اسبابی احتیاج دارد که آن اسباب نیز سبب می خواهند، و این همان توحید است؛ و نیز مفطور به اعتراف بر نبوت نیز هست، زیرا به وجدان خود احساس می کند که ناقص است، و این نقص او را نیازمند به دینی کرده که تکمیلش کند، و این همان نبوت است و نیز مفطور به ولایت و اعتراف به آن نیز هست، برای اینکه به وجدان خود احساس می کند که اگر بخواهد عمل خود را بر طبق دین تنظیم کند، جز در زیر سایه سرپرستی و ولایت خدا، نمی تواند، و فاتح این ولایت در اسلام همان علی بن ابیطالب - صلوات الله علیه - است. ۲۱

مرحوم صفی در تفسیر منظوم عرفانی خود با اشاره به آیه: **الست بر بکم**. (اعراف، ۷/ ۱۷۲) خلقت همه را بر توحید می داند و می فرماید:

خلق مفطورند بر دین الست	که بدند از روی فطرت حق پرست
باز شان بر فطرت ار بنهی تمام	هست بر توحیدشان میل و مقام
عقل و دین باهم همانا تو اءامند	خلق از حق، در نهاد آدمند
همچنین با عقل و دین آمد بشر	از خدا در فطرت، از روی نظر ۲۲

میبدی در نوبت ثانیه کشف الاسرار ضمن تفسیر آیه فطرت، حدیث نبوی (ص) مبنی بر ولادت هر مولودی بر فطرت، را به نقل از ابو هریره چنین می آورد:

«کل مولود یولد علی الفطره فابواه یهودانه او ینصرانه، کما تتنجون البهینه، هل

تجدون فیها من جدعاء وحتى تکونوا انتم تجدونها»؛^{۲۳}

هر که زاده شود، بر فطرت زاده می شود، پس پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی می کنند، همچنان که وقتی چهار پایی زاده می شود، آیا گوش بریدگی در او مشاهده می کنید؟ و این خود شما هستید که گوش او را می برید.^{۲۴}

بنابراین اصول تفکر انسانی که اصول مشترک تفکرات همه انسان هاست، اصول فطری هستند؛ اما فروع و شاخه های تفکرات، اکتسابی است؛ البته منظور از اصولی که همه از آن برخوردارند نه به معنای افلاطونی، بلکه بدین معنا که انسان در این جهان متوجه آنها می شود و در به کار بردن آنها نیازی به تعلیم و تربیت و تجربه ندارد، یعنی ساختمان فکر انسان به گونه ای است که صرف اینکه این مسائل عرضه بشود کافی است برای اینکه انسان دریابد، احتیاج به استدلال ندارد، نه این که انسان آنها را قبلاً می دانسته و فراموش کرده است.

ویلیام جیمز در کتاب دین و روان می نویسد:

در انسان یک سلسله غرایز وجود دارد که با حسابهای مادی جور در نمی آید. غرایز مادی ما را با جهان ماده پیوند می دهد و باید باشد. این یک کانال ارتباطی است بین ما و طبیعت.

بعد می گوید:

به دلیل اینکه غرایزی در ما وجود دارد که ما را با طبیعت پیوند می دهد، به همین دلیل غرایزی در ما وجود دارد که با طبیعت مادی ما جور در نمی آید و این غرایز است که ما را با جهان دیگر پیوند می دهد. ما از وجود خودمان دلیل و راه داریم به عالم دیگری غیر از عالم طبیعت.

انسان باغرایز طبیعی خودش یک سلسله نیازهایی را که با طبیعتش سازگار است برآورده می سازد، و با غرایز ماوراء مادی (به قول ایشان) یک سلسله نیازهای دیگری را که ماوراء طبیعت انسان است و با حقیقت غیر مادی او سازگار است رفع می نماید، و به عبارت دیگر این غرایز انسان را به ماوراء طبیعت مادی او پیوند می دهد برای اینکه یک سلسله نیازهای معنوی که در وی هست برطرف شود.^{۲۵}

البته در میان فلاسفه جدید این اختلاف نظر وجود دارد. شاید کسی آن نظریه افلاطونی

را در دوره جدید معتقد نباشد ولی در دوره جدید هم بعضی از فیلسوفان، برخی از معلومات را برای انسان فطری و قبلی می دانند و بعضی دیگر را بعدی و تجربی. قهرمان این نظریه، فیلسوف بزرگ و معروف دنیا در قرون جدید یعنی «کانت» است که معتقد است به یک سلسله معلومات قبلی و غیر حاصل از تجربه و حواس، یعنی معلوماتی که به عقیده او لازمه ساختمان ذهن است.

در میان فیلسوفان آلمان این فکر وجود داشته است، ولی اغلب فیلسوفان انگلیسی که بیشتر حسی بوده اند نظرشان عکس این است؛ مانند جان لاک (John Locke) و دیگر تجربه گرایان غربی که مدعی اند ذهن و نفس انسان لوح سفیدی است که در پی تجربه ها و داده های این جهان منقش می شود و انسان غیر از آنچه تجربه به او می آموزد، دانش دیگری ندارد. ۲۶

نظر قرآن

قرآن کریم فرموده: **والله اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئا و جعل لکم السمع والابصار والافئدة لعلکم تشکرون**. (نحل، ۱۶/۷۸) قرآن از سویی به نبود هیچ گونه دانشی در انسان اشاره دارد، از سویی دیگر برخی حقایق از سنخ شناخت خدا (توحید) را فطری می داند: **فطرة الله التي فطر الناس عليها**، امام خمینی (ره) نیز در باب فطریات بر این قایل اند که عالم و جاهل و وحشی و غیرمتمدن و شهری و صحرانشین در آن متفقند. هیچ یک از عادات و مذاهب و طریق های گوناگون در آن رخنه و خللی ایجاد نمی کند. اختلاف بلاد و اهوی و مانوسات و آرا و عادات که در هر چیزی، حتی احکام عقلیه، موجب اختلاف و خلاف می شود، در آن ابدا تاثیری ندارد. ۲۷

پس هم فطریات مورد نظر افلاطون را مردود دانسته اند و هم انسان را مستعد تذکر و تعقل می دانند یعنی انسان تجهیزات و امکانات و استعداد لازم را برای به دست آوردن شناخت دارد؛ همچنان که آیه ۷۸ سوره نحل بدین معنا اشاره دارد. این مطلب با فطری بودن توحید منافاتی ندارد. چون فطری به معنای بی نیاز از استدلال و تعلیم است. در نتیجه نظر حکمای اسلامی با نظر قرآن هماهنگ است. ۲۸

روشن است که با انکار این نوع فطریات به دره شکاکیت و سفسطه سقوط خواهیم کرد.

فطریات در ناحیه خواست ها

خواست های فطری انسان دو نوعند: خواست های جسمی و روحی. خواست های جسمی آنهایی است که با جسم انسان مرتبط است. مانند غذا و آب و... و خواست های روحی، که در روانشناسی هم به آنها نیازهای روحی و به لذت های مرتبط با آنها لذات روحی گفته می شود؛ از جمله میل به داشتن فرزند که تنها حاصل غریزه جنسی نیست و یا حس برتری طلبی و قدرت خواهی، حقیقت خواهی، علم و دانایی، حس تمایل به نیکی ها و فضیلت^{۲۹} و از همه بالاتر عشق به پرستش که از سنخ خواست های معنوی است. همه با وجدان خود در می یابند که نمی توان این نوع خواست ها (خواست های معنوی) را منکر شد. زیرا علاوه بر وجدان آدمی، جریان زندگی انسان در طول تاریخ و همه لحظات زندگی هر شخص، این حقیقت را اثبات می کند.

درین خواست های معنوی انسان عشق به پرستش که منشا همه کرامت های انسانی است برترین خواست معنوی نامیده شد. ریشه این حس و خواست اینجاست که انسان پس از روبرو شدن با پدیده ها در پی کشف علت آن بر می آید و این کار را تا آنجا ادامه می دهد که به حقیقتی ذاتی و ثابت و مستقل و نامتناهی برسد. به عبارتی دیگر انسان در واقع از مبدء هستی می پرسد و وقتی به آن رسید به طور فطری در برابر آن خضوع کرده و آن را می پرستد. گرچه گاه در تشخیص مصداق خطا می کند اما وجود حس تقدس خواهی و پرستش قطعی است. این حس در انسان گرایش مقدس نامیده شده که به همان حقیقت فطری بودن خدا جویی (اساس و نقطه عزیمت دین) منتهی می گردد.^{۳۰}

انسان طالب خداست و با بررسی علل پدیده ها و نفی کمال هر یک، رو به کامل تر از آن می آورد؛ چون طالب مجهول نیست و کمال را با فطرت خود می فهمد؛ بنابراین او «خدا = کمال مطلق» را می طلبد زیرا فطرت او از نقص که منافی کرامت و تعالی انسان می باشد، گریزان است^{۳۱} و با رسیدن به کمال مطلق و مطلوب خود به طرب می رسد؛ زیرا جمال را می بیند و به کمال می گردد.^{۳۲}

خلاصه، انسان هم حیات طبیعی دارد و هم حیات فطری؛ دلیل این مطلب دو آیه ذیل است: انی خالق بشرا من طین. فاذا سوّيته ونفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین (ص، ۷۱/۳۸ و ۷۲) آیه نخست به حیات طبیعی انسان و آیه دوم به حیات فطری انسان

(همان فطرت تبدیل ناپذیر الهی) اشاره می‌فرماید .
و دیگر این که خواست های فطری انسان به ماده و مادیات محصور نمی‌گردد و
فطرت مطلق طلب انسان ، قطعاً به مبدء و غایت مطلقى وابسته و متكى است .

ویژگی های فطرت

انسان هم متفکر است و هم مختار؛ او براساس اندیشه‌هایش به طور آگاهانه عمل می‌کند. به عبارتی او از گزارش های علمی و گرایش های عملی برخوردار است. یعنی گزارش های علمی و گرایش های عملی در نهاد او تعبیه شده‌اند و از بیرون بر او تحمیل نمی‌شود؛ همچنین این حقیقت زوال ناپذیر است. ۳۳ این همان معنایی است که در تبیین نظر قرآن درباره فطرت در حوزه شناخت‌ها گذشت؛ بنابراین انسان حقیقتی است که در مقام علم و عمل با فطرت زندگی می‌کند. با توجه به این نکته فطرت دارای ویژگی‌هایی است:

- معرفت و آگاهی و بینش فطری است و گرایش های عملی انسان تحمیلی نیست ، بلکه در نهاد او تعبیه شده است؛ نه مانند علم حصولی که از بیرون آمده باشند؛
- با فشار و تحمیل نمی‌توان آن را زایل کرد لذا تغییرناپذیر خواهد بود. به عبارت دیگر ثابت و پایدار است گرچه ممکن است تضعیف گردد.
- فراگیر و همگانی است. چون حقیقت هر انسانی با این واقعیت سرشته شده است؛
- چون بینش و گرایش انسان متوجه هستی محض و کمال مطلق است، از ارزش حقیقی برخوردار است و ملاک تعالی و کرامت اوست. از این رهگذر تفاوت بین انسان و سایر جانداران باز شناخته می‌شود. ۳۴

از نظر قرآن، فطرت سه ویژگی مهم دارد: ۱- خدا را می‌شناسد و می‌خواهد؛ ۲- در همه آدمیان به ودیعت نهاده شده است و هیچ بشری بدون فطرت آفریده نشده است؛
۳. ازگزند هرگونه تغییر و تبدیل مصون است به دلیل (لاتبدیل لخلق الله). ۳۵
حضرت امام «ره» ویژگی فطرت انسان را همسانی آن با خداوند دانسته‌اند؛ می‌توان در شرح آیه: **فطره الله التي فطر الناس عليها** از این جملات امام «ره» بهره برد:
خداوند آدم را به صورت خویش آفرید؛ ۳۶ یعنی فطرت او فطرت الهی است؛ به

همین سبب است که همه در آن متفقدند و هیچ عاملی نمی تواند در آن تغییری ایجاد

کند. ۳۷

انسان در نظر حضرت امام «ره» عین فقر است و فقر، عین ذات اوست. این اصل با کلمه خلق بیان شده است. در فلسفه اسلامی نیز ثابت شده است که انقلاب ذات محال است.

تجلی کرامت انسانی در فطرت

خداوند متعال انسان ها را به دو نوع فطرت که پایه های کرامت انسانی هستند آفریده است؛ یکی اصلی که همان فطرت عشق به کمال مطلق است؛ و دوم فطرت تبعی که فطرت انزجار از نقص است. این دو نوع فطرت براق سیر انسان و رفرع معراج او به سوی خداوند بوده و دو بال پرواز به سوی «فناء فی الله» (که سرمنشا کرامات انسان است) هستند. ۳۸ و لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً؛ و ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم، و آنان را بر مرکب های آبی و صحرائی سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه روزیشان کردیم و بر بسیاری از مخلوقات خود برتریشان دادیم، آنهم چه برتری؟

از همین جا معلوم می شود که مراد از آیه، بیان حال جنس بشر است، صرف نظر از کرامت های خاص و فضایل روحی و معنوی که به عده ای اختصاص داده، بنابراین آیه مشرکین و کفار و فاسقین را زیر نظر دارد، چه اگر نمی داشت و مقصود از آن انسان های خوب و مطیع بود معنای امتنان و عتاب درست در نمی آمد. پس مقصود از تکریم اختصاص دادن به عنایت و شرافت دادن به خصوصیتی است عام که در دیگران موجودات نباشد. ۳۹ بنابراین حق تبارک و تعالی با عنایت و رحمت خود، به ید قدرت خود طینت آدم اول را مخمّر فرمود: (خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحاً) ۴۰ دو فطرت و جبلت به آن مرحمت نمود، یکی اصلی و دیگری تبعی، که این دو فطرت براق سیر و رفرع عروج اوست به سوی مقصد اصلی و آن دو فطرت اصل و پایه جمیع فطریاتی است که در انسان مخمّر است و دیگر فطریات شاخه ها و اوراق آنها هستند. یکی از آن دو که سمت اصلیت دارد فطرت عشق به کمال مطلق و خیر و سعادت مطلقه است که در کانون جمیع سلسله بشر از

سعید و شقی و عالم و جاهل و عالی و دانی مخمر و مطبوع است و اگر در تمام سلسله بشر، انسان تفحص و گردش کند و جمیع طوائف متشکته و اقوام متفرقه در عالم را تفتیش کند یک نفر را نیابد که به حسب اصل جبلت و فطرت متوجه به کمال و کرامت و عاشق خیر و سعادت نباشد. مقصود از فطریات اموری است که بدین مثابه باشد و از این جهت احکام فطرت از ابده بدیهیات و از اوضح و اضحات خواهد بود و اگر چیزی چنین نشد، از فطریات نخواهد بود.^{۴۱} این جملات حضرت امام «ره» با توجه به عبارات ایشان در فطری بودن خداجویی، خداشناسی و خداخواهی به روشنی قابل دریافت خواهد بود که: عالم و جاهل و وحشی و متمدن و شهری و صحرا نشین و همه در فطرت الهی متفقند؛^{۴۲} یعنی خداجویی و خداشناسی و خداخواهی.

دیگری از آن دو فطرت که سمت فرعیّت و تابعیت دارد، فطرت تنفر از نقص و انزجار از شرّ و شقاوت است که این مخمر بالعرض است و به تبع آن فطرت عشق به کمال تنفر از نقص نیز مطبوع و مخمر در انسان است.^{۴۳}

خلاصه اینکه بنی آدم در میان سایر موجودات عالم، از یک ویژگی و خصیصه برخوردار گردیده و به خاطر همان خصیصه است که از دیگر موجودات جهان امتیاز (و کرامت) یافته و آن عقلی (ویا فطرتی) است که به وسیله آن حق را از باطل و خیر را از شر و نافع را از مضر تمییز می دهد.^{۴۴}

کرامت پیامد فطرت الهی انسان

حال مساله این است که انسان یک سلسله گرایش های دیگری دارد که این گرایش ها اولاً بر اساس خود محوری نیست و ثانیاً انسان در وجدان خود برای این گرایش ها یک نوع قداست قایل است یعنی برای اینها یک برتری و سطح عالی قایل است که هر انسانی به هر میزانی که از این گرایش ها (بیشتر) برخوردار باشد او را انسان متعالی تر تلقی می کند. گرایشهای حیوان یا خود محوری محض است مثل گرایش به خواب و خوراک و امثال اینها، و یا اگر (غیر محوری) هست در حدود بقای نوع است؛ ولی انسان گرایش هایی دارد که آن گرایشها اولاً با (خود محوری) قابل توجیه نیست - و اگر توجیهاتی کرده اند این توجیهات همه محل بحث و قابل ایراد و اشکال است - و ثانیاً شکل انتخابی و آگاهانه دارد،

و به هر حال اینها اموری است که ملاک و معیار انسانیت شناخته می‌شود و کرامت و بزرگی انسان در گرو این امور است.

این گرایش‌ها - که گفتیم احیانا (مقدسات) هم نامیده می‌شوند - عبارتند از:

۱. حقیقت جویی

مقوله حقیقت را ما می‌توانیم مقوله (دانایی) یا مقوله «دریافت واقعیت جهان» هم بنامیم. مقصود این است که در انسان چنین گرایشی وجود دارد؛ گرایش به کشف واقعیتها آنچنان که هستند؛ درک حقایق اشیاء کما هی علیها؛ اینکه انسان می‌خواهد جهان را، هستی را، اشیاء را آنچنان که هستند دریافت کند. ۴۵

۲. خدا خواهی

در بحث فطرت در حوزه شناخت‌ها گذشت که یکی از شناخت‌های بدیهی انسان، شناخت خداست که همان شناخت در حوزه خواست‌های فطری در چهره خدا خواهی و خدا پرستی ظهور می‌کند.

ملاصدرا بر مبنای قاعده وحدت وجود می‌گوید:

ان ادراك الحق الاول سبحانه على الوجه البسيط، حاصل لكل احد بحسب الفطرة من غير تعلم وكسب؛ لان المدرك بالذات في كل ادراك ليس الا نحو وجود الشيء على ما هو تحقيق المحققين. ۴۶

همچنان که در برخی آراء حضرت امام «ره» دیده می‌شود، ایشان نیز همه هستی را مراتبی از هستی مطلق و محض واجب می‌دانند و بدین ترتیب هر مدرکی به اندازه سعه وجودی خود از هستی و ادراک حضوری آن که با طی مراتب به وجود مطلق (واجب متکی است) ادراک می‌کند و در نهایت، در حوزه شناخت‌ها، شناخت حق تعالی نیز فطری است. دلیل دیگر همان است که گذشت مبنی بر این که انسان فطرتا کمال جوست و از نقص گریزان، از طرف دیگر غیر از حق تعالی همه موجودات ناقص و نیازمندند و هیچ یک فطرت کمال خواه انسان را قانع نمی‌سازد و تنها با رسیدن به کمال مطلق است که اطمینان و رضایت او حاصل می‌گردد؛ بنابراین خدا جویی در همه انسانها فطری است.

۳. الهی بودن فطرت

انتساب مستقیم فطرت به خدا (... فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق

الله... بدین معنا که مقصود از فطرت الله که خدای متعال مردم را بر آن مفطور فرموده حالت و هیئتی است که خلق را بر آن قرار داده که از لوازم وجود آنها و از چیزهایی است که در اصل خلقت خمیره آنها بر آن مخمر شده است، و فطرتهاى الهی از الطافی است که خدای تعالی فقط بنی الانسان را از جمیع مخلوقات به آن اختصاص داده و دیگر موجودات یا اصلا دارای این گونه فطرت‌هایی که ذکر می شود نیستند یا ناقص اند و حظ کمی دارند. ۴۷

براین اساس که طراح فطرت انسان خداست، هموست که توانایی تعیین وظایف و دستورالعمل زندگی سعادت‌مند او را دارد. بنابراین بهترین قانون و حکم همان است که به دست خالق انسان معین گردد. زیرا موافق‌ترین طرح با ساختار وجودی او خواهد بود.

احکام آسمانی و آیات باهرات الهی و دستورات انبیاء عظام و اولیاء کرام، برطبق نقشه فطرت و طریقهٔ جبلت بنا نهاده شده و تمام احکام الهی به طریق کلی به دو مقصد تقسیم می شود؛ یکی «اصولی و استقلالی» و دیگر «فرعی و تبعی» است و جمیع دستورات الهیه به این دو مقصد، یا بدون واسطه و یا با واسطه رجوع می کند. مقصد اول (اصولی و استقلالی) توجه دادن فطرت به کمال مطلق است که حق جل و علا و شئون ذاتیه و صفاتیه و افعالیه اوست که مباحث مبده و معاد و مقاصد ربویات از ایمان بالله و کتب و رسل و ملائکه و یوم الآخره و اهم و عمدۀ مراتب سلوکی نفسانی و بسیاری از فروع و احکام از قبیل مهمات صلوة و حج به این مقصد مربوط است؛ یا بی واسطه یا با واسطه. مقصد دوم که عرضی و تبعی است، تنفردادن از شجرهٔ خبیثهٔ دنیا و طبیعت که امّ النقائص و امّ الامراض است و بسیاری از مسایل ربویات و عمدۀ دعوت‌های قرآنی و مواظب الهیه و نبویه و ولویه و عمدۀ ابواب ارتیاض و سلوک و کثیری از فروع و شرعیات از قبیل صوم و صدقات و واجبه و مستحبه و تقوا و ترک فواحش و معاصی به آن رجوع می کند. و این دو مقصد مطابق نقشه فطرت است. پس جمیع احکام شرایع مربوط به فطرت است و برای تخلص از حجب ظلمانیه طبیعت. ۴۸

بنابراین فطرت اگر از حجب و امراض مصون باشد عامل تعالی و کرامت انسانی است و الا منحرف خواهد شد؛ پیامبران الهی این وظیفه مهم را بر عهده داشته اند که فطرت‌های خاموش و غفلت زده را بیدار کرده و رشد دهند: (... لیستاً دهم میثاق فطرته). ۴۹

فطرت و تکامل کرامتهای انسانی

از نظر منکرین اصالت‌های انسانی حرف‌هایی که به نام اصالت‌ها، شرافت‌ها، و کرامت‌های انسانی می‌نامیم، همه موهوم محض است و گروهی از همین کسانی که اینها را موهوم می‌دانند، هم موهوم می‌دانند و هم توصیه نمی‌کنند بلکه توصیه به خلافش نیز می‌کنند. مانند نیچه که در منطق او اصالت‌های انسانیمانند (دین، مذهب، انصاف، عدالت و...) ساخته دست ضعفا است برای جلوگیری اقویا، که همیشه حق هم از آن قوی است «الْحُكْمُ لِمَنْ عُلِّبَ» حق از آن همانی است که در این تنازع طبیعی پیروز شده است، و لهذا تمام معانی و مفاهیم دینی و مذهبی و اخلاقی را به کلی نفی می‌کند و می‌گوید اینها مانع تکامل است.

در این زمینه مارکسیستها درست عکس سخن نیچه را قائلند به طوری که می‌گویند مفاهیم اخلاقی (مخصوصا اخلاقی دینی و مذهبی) را طبقات مرفه و برخوردار برای تسکین طبقه محروم و جلوگیری از انقلاب و شورش طبقه محروم به وجود آورده‌اند. ولی بعضی از منکرین می‌گویند موهومهایی است که مصلحت و منافع جامعه بشر اقتضاء می‌کند که بشر این موهومات را بپذیرد والا حقیقتی ندارد؛ مثلا صداقت مقابل فریب و فریبکاری هیچ اصالتی ندارد.^{۵۰} اگرستانسیالیستها آمدند راه حلی را پیدا کرده‌اند و آن اینکه گفتند ارزش‌ها فرقشان با واقعیت‌ها و حقیقت‌ها این است که ارزش‌ها یک سلسله امور آفرینی هستند نه یک سلسله امور کشف شدنی. امور کشف شدنی یعنی اموری که واقعیت دارد. انسان از راه عقل، علم و استدلال، آنچه را که واقعیت دارد کشف می‌کند. ولی ارزشها اموری است که انسان اینها را خلق می‌کند و می‌آفریند.

در نظر این دسته از افراد در جهان هیچ حقیقت ثابتی وجود ندارد و انسانیت - یعنی اصالت‌ها و کرامت‌های انسانی - نیز یک حقیقت متغیر است، تابع شرایط خاص زمان است، یعنی با تغییر زمان و شرایط زمانی، اصالت‌های انسانی و کرامت‌های اخلاقی به تناسب آن زمان و شرایط زمانی تغییر می‌کند.

اما از نظر ما این امور نه تنها موهوم نیستند بلکه واقعیت‌هایی خارجی، ثابت و لایتغیراند که انواع تکامل جامعه بشری اعم از تکامل در رابطه انسان با طبیعت، تکامل در روابط ساختمانی اجتماع، تکامل در انسانیت، ... همه و همه بر محور این اصول

دایراند . ۵۱

امام خمینی (ره) برخورداری از فطرتی پاک را از جمله ویژگی‌های انسان می‌داند و می‌فرماید:

همه انسانها بر این فطرت خلق شده‌اند، انسان از اول اینطور نیست که فاسد به دنیا آمده باشد؛ از اول با فطرت خوب به دنیا آمده، با فطرت الهی به دنیا آمده؛ «کل مولود یولد علی الفطره»^{۵۲} که همان فطرت انسانیت، فطرت صراط مستقیم، فطرت اسلام، فطرت توحید است.^{۵۳}

بنابر این اصالت‌های انسانی آن وقت معنی و مفهوم و واقعیت پیدا می‌کند که یک سلسله امور فطری برای انسان باشد، مایه‌هایی در فطرت انسان باشد و خود اینها یک سلسله واقعیت‌ها باشند که انسان به واقعیت خودش به سوی آن واقعیت‌ها حرکت کند. تکامل انسان هم فقط با این فرض قابل تصور است، و اگر این را از انسان بگیریم تکامل و پیشرفت بسوی تکامل و کرامت‌های انسانی برای انسان بی‌معنا می‌شود.^{۵۴}

فطرت سلیم بنیان هویت انسانی

باتوجه به آنچه گذشت، فطرت بزرگترین سرمایه انسان در مسیر تعالی و کرامت انسانی است؛ رابطه فطرت و هویت انسانی در مفهوم اسلامی آن، برخلاف مفهوم دکارتی و کانتی و غیره به معنی این نیست که انسان از بدو تولد، پاره‌ای از ادراکات یا گرایش‌ها و خواسته‌ها را بالفعل دارد و به تعبیر فلاسفه با عقل و اراده بالفعل متولد می‌شود، همچنانکه درباره انسان نظریه منکران فطرت از قبیل مارکسیست‌ها و اگزیستانسیالیست‌ها را نمی‌پذیریم که انسان را در آغاز تولد پذیر او منفعل محض است و هر نقشی به او داده شود بی‌تفاوت است، نظیر یک صفحه سفید که نسبتش با هر نقشی که روی آن ثبت شود متساوی است؛ بلکه انسان در آغاز تولد، بالقوه و به نحو امکان استعدادی خواهان و متحرک بسوی یک سلسله دریافتها و گرایش‌هاست و یک نیروی درونی او را به آن سوسوق می‌دهد. با کمک شرایط بیرونی - و اگر به آنچه بالقوه دارد برسد، به فعلیتی که شایسته اوست و «انسانیت» نامیده می‌شود رسیده است و اگر فعلیتی غیر آن فعلیت در اثر قسر و جبر عوامل بیرونی بر او تحمیل شود، یک موجود «مسخ شده» خواهد بود. این است که مسخ انسان حتی مارکسیست‌ها و

اگرستانسیالیستها از آن سخن می گویند تنها با این مکتب قابل توجیه است . ۵۵
اما حضرت امام «ره» به این نکته عنایت داشته اند که فطرت گاهی دچار حجاب ها و
غبارهایی می شود که در اثر آن نمی تواند سوی تعالی و تکامل راه سپارد؛ بنابراین فطرت
الهی آنگاه که عاری از غبارها و دور از حجاب ها و ظلمات و حتی حجب نورانی باشد،
مایه کمال و منشاء تعالی و کرامت انسانی است :

اگر حجاب های ظلمانی بلکه نورانی از رخسار شریف فطرت برداشته شوند و
فطرت الله همان طور که به ید قدرت الهی تخمیر شده مخلی به روحانیت خود
باشد، آن وقت عشق به کمال مطلق بی حجاب و اشتباه دراو هویدا شود و محبوب
های مجازی و بت های خانه دل را درهم شکند و خودی و خودخواهی و هرچه
هست زیر پا نهد و دستاویز دلبری شود که تمام دل ها - خواهی نخواهی - به آن
متوجه است و تمام فطرت ها دانسته یا ندانسته طلبکار اویند . و صاحب چنین
فطرت هرچه از او صادر شود در راه حق و حقیقت و کرامت است و همه راه وصول
به خیر مطلق و جمال جمیل مطلق است و خود این فطرت مبدء و منشا خیرات و
سعادات (در نتیجه کرامت) است و خود خیر بلکه خیر است . ۵۶

بدین ترتیب ، همه انسان ها مفطور به فطرت الله هستند . حضرت امام «ره» در این
خصوص می نویسند :

اعلم ان الله تعالى وان افاض على المواد القابلة ما هو اللائق بحالها من غير ضنة
وبخل - العیاذ بالله - ولكنّه تعالى فطر النفوس سعیدها و شقیها و خیرها و شریرها
على فطرة الله ؛ ای العشق بالکمال المطلق فجبلت النفوس بقضها و قضیضها
الى الحنین الى کمال لا نقص فيه وخیر لا شر فيه ونور لا ظلمة فيه والى علم لا
جهل فيه وقدرة لا عجز فيها . ۵۷

انحراف فطرت و آثار آن

همه می دانیم که پیامبران مامور بیدار کردن فطرت های غافلند بنابراین غفلت و عطلت
در فطرت ممکن است؛ در توضیح بیشتر و ذکر نتایج این امر خطرناک، به جملات
حضرت امام «ره» توجه می کنیم :

اگر فطرت متوجه طبیعت شد و محکوم به احکام آن گردید و در پی اشتغال به عالم طبیعت ظلمانی گردید و سلطان شهوت و جهل و غضب و شیطنت بر آن غلبه کرد و یا ملاذّ دنیوی و کثرات عالم مُلک مانوس شد و وجهه باطنش از عالم روحانیت و عالم اصلی خود محجوب شد، تناسبش با عالم نورانی منقطع می گردد و با عالم جنّ و شیاطین متناسب گردد و سلطان وهم و دغابه های متخیله - که شیطان انسان صغیر است - بر آن حکومت کند و حقایق و معارف الهیه و آنچه از عالم نور و طهارت و قدس، (و مایه کرامت و سعادت اوست) در ذائقه او تلخ و در سامعه اش سنگین و ناگوار می شود و آنچه از عالم ظلمات و قدرات و عقاید باطله و اوهام کاذبه و سفسطه و اغلوطنه (که بدبختی و شقاوت او را در بر دارد) در کامش شیرین و در ذائقه روحش گوارا و خوشایند می آید؛ چونان که آینه زنگ زده کثیفی که آنچه از سنخ نور و نقشه های لطیف است قبول نکند و آنچه از قبیل زنگار و کثافت است در آن متراکم شود. پس در نفس حالت جحود و انکار پیدا شود و دل برای هیچ حق و حقیقتی حتی ضروریات خاضع نشود در نهایت مبدء جمیع شرور و منشا جمیع شقاوت و بدبختی ها می شود. ۵۸

به روشنی می بینیم که حضرت امام «ره» با نظری عرفانی و لطیف به این حقیقت نگریسته و هر پدیده ای را بر اساس مبانی عرفانی و چارچوب رعایت شده عرفان (دارای ظهور و بطون بودن حقایق) تحلیل می کنند. کمال و کرامت خواهی امری فطری است و اگر این نتیجه را بپذیریم که فطرت یعنی کمال خواهی ذاتی، پس همه خواهش های دیگر انسان بدون احاطه کمال خواهی بر آن بی معناست و غفلت از این نکته اساسی به معنای از خود بیگانگی است. ۵۹

آنچه در پایان بحث فطرت و کرامت گفتنی است این که حضرت امام «ره» در این بحث بر محور عرفان و معانی بلند معرفتی سخن گفته اند. البته این مطالب از مبانی مستحکم و منسجمی برخوردار است که در جای خود به تفصیل تثبیت شده اند. اما در مقام مقایسه باید گفت، تحلیل متفکران غربی از فطرت و اصالت ها و کرامت های انسانی وحد اکثر ادراکات فطری به هیچ روی همپا و حتی تابع و پیرو نظرات امام «ره» نیز نخواهند بود. زیرا آن که انسان را حداکثر موجودی با شعوری که نه از آینده خود و نه از گذشته خود خبر دارد

و هستی آن به زندگی ملموس دنیوی محصور می‌گردد نخواهد توانست باطن و اصالت‌های انسان و بُعدی از آن به نام فطرت را دریافته و تحلیل کند.

بر این اساس افق مباحث حضرت امام «ره» در این بحث بسیار بلندتر از بحث‌های مورد نظر غربیان می‌باشد و اگر برخی به این بخش از انسان پرداخته‌اند در اثر ضعف بنیه معرفتی و دوری از معارف و حقایق قرآن و اهل بیت (ع) در نیمه راه از ادامه مسیر بازمانده‌اند.

پیشتر نیز گذشت که در میان مکاتب ساخته دست انسان، اومانیزم بیشترین تلاش را دارد تا انسان را طبق میل خود طراحی کرده و او را به مسیر منتخب خویش بکشاند گرچه به قیمت مسخ انسانیت او تمام شود. انسانی که اومانیزم خواهان آن است انسان رها از همه قید و بندهای عالم معنا و مفاهیم آسمانی است تا آزادی تمام عیار را به عنوان ارمغان تجدد به او بچشانند در حالی که از شناخت‌ها و خواست‌های قطعی فطری او چشم پوشیده و به هنگام طرح مسایلی از این دست، با پاک کردن صورت مسئله، به زعم خود زندگی را آسان تر می‌کند؛ این درحالی است که اسلام با ملاحظه همه زوایای وجود او برای هر لحظه و مقطع از زندگی و برای نیل به اصالت‌های انسانی چه جمعی و چه فردی انسان برنامه مشخص و مدوّن دارد.

۱. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ۳/۴۵۸-۴۵۶.
۲. لسان العرب، ۱۲/۵۱۲.
۳. ر. ک: مجمع البحرين، ۶/۱۵۳.
۴. انسان شناسی، محمودرجبی/۱۶۰.
۵. مفردات راغب: ماده فطر.
۶. امام خمینی (ره)، شرح چهل حدیث/۱۸۰.
۷. ر. ک: همان/۳۷-۳۳.
۸. مجموعه آثار شهید مطهری، ۳/۴۶۳-۴۶۶.
۹. بحار الانوار، ۱/۸۲، ح ۲.
۱۰. در فرهنگ انگلیسی آکسفورد اومانیزم، به نظامی فکری و اعتقادی تعریف شده است که نیازهای بشری را مورد اهتمام قرار می دهد و راه حل آنها را به جای ایمان به خدا از طریق عقل و خرد آدمی جستجو می کند (فرهنگ انگلیسی آکسفورد، ذیل کلمه «humanism»).
۱۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ۲/۲۶.
۱۲. نهج البلاغه، خ ۱۴.
۱۳. محجّه البيضاء، ۵/۶.
۱۴. وسائل الشیعه، ۱۱/۱۲۳.
۱۵. مجموعه آثار شهید مطهری، ۲۲/۶۶۰-۶۶۲.
۱۶. بقره، آیات ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ... قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ...»
۱۷. سوره جاثیه، آیه ۱۳ «وَسَخَّرَ لَكُم مِّنَ السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً»
۱۸. اقتباس از کتاب تفسیر انسان به انسان، آیه الله جوادی آملی، از ص ۲۱۶-۲۳۸.
۱۹. منظور همان مثل افلاطونی است.
۲۰. مجموعه آثار افلاطون، ۴/۲۳۵۸، کتاب دهم (محمد حسن لطفی).
۲۱. ترجمه المیزان، ۱۶/۲۹۵.
۲۲. تفسیر صفی، ۲/۸۲۹.
۲۳. کشف الاسرار، میدی، ۷/۴۵۱، و شیخ طوسی این روایت را در تفسیر خود به نقل از مجاهد آورده و می گوید: معنای فطرت خلق ابتدایی است...
۲۴. اقتباس از مجموعه مقالات اخلاقی امام خمینی، ۸/۲۹۲-۲۹۵.
۲۵. مجموعه آثار شهید مطهری، ۲۲/۴۱۹.
۲۶. همان، ۳/۴۷۶.
۲۷. شرح چهل حدیث/۱۵۵.
۲۸. مجموعه آثار، ۳/۴۷۹-۴۷۴.
۲۹. همان/۶۰.

۳۰. همان، ۴۸۹/۳-۴۸۵.
۳۱. این همان فطرت تبعی انسان است که امام «ره» بدان اشاره دارند: طلب و اراده/ ۸۶.
۳۲. فطرت در قرآن، جوادی آملی/ ۵۰-۴۹ و ۵۹.
۳۳. همان/ ۲۶.
۳۴. همان/ ۲۷.
۳۵. همان/ ۲۹.
۳۶. بحارالانوار، ۱۱/۴، ح ۱، باب ۲.
۳۷. شرح چهل حدیث/ ۱۵۵.
۳۸. طلب و اراده/ ۸۶.
۳۹. ترجمه تفسیر المیزان/ ۱۳/ ۲۱۴.
۴۰. عوالی اللیالی، ۹۸/۴، ح ۱۳۸.
۴۱. شرح حدیث جنود عقل و جهل/ ۷۶.
۴۲. چهل حدیث/ ۱۵۵.
۴۳. شرح حدیث جنود عقل و جهل/ ۷۶.
۴۴. تفسیر المیزان، ۱۳/ ۲۱۵.
۴۵. عوالی اللیالی، ۱۳۲/۴ «ازدعاهای منسوب به پیامبر اکرم است که می فرمود: اللهم ارنی الاشیاء کما هی» (اقتباس از مجموعه آثار شهید مطهری، ۴۸۷/۳-۴۹۲).
۴۶. سه رساله فلسفی، تحقیق سید جلال الدین آشتیانی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۷۸ ش/ ۲۱۲.
۴۷. شرح چهل حدیث/ ۱۸۰، ح ۱۱.
۴۸. شرح حدیث جنود عقل و جهل/ ۷۹؛ طلب و اراده/ ۸۸.
۴۹. نهج البلاغه، خطبه اول (ترجمه دشتی، جمله ۳۶).
۵۰. ر. ک: فلسفه مارکسیست و نیچه (مجموعه آثار شهید مطهری، ۵۳۲/۳ و ۵۳۹).
۵۱. ر. ک: جموعه آثار شهید مطهری، ۳/ ۵۳۰ (بحث تکامل اصالت های انسانی).
۵۲. عوالی اللیالی، ۳۵/۱، ح ۱۸.
۵۳. صحیفه امام، ۳۳/۱۴.
۵۴. مجموعه آثار شهید مطهری، ۵۴۵/۳.
۵۵. همان، ۳۱۳/۲ (پاورقی).
۵۶. شرح حدیث جنود عقل و جهل/ ۸۲.
۵۷. طلب و اراده/ ۸۵.
۵۸. شرح حدیث جنود عقل و جهل/ ۷۷ و ۱۱۵.
۵۹. یادداشت های استاد مطهری، ۲۰/۱.